



جایگاه دانشگاهیان در جامعه ادبی

علوم ادبی در ایران امروز با چالش‌هایی روبه‌روست که عبور از آنها جز با تلفیق آراء و تشریک مساعی میسر نخواهد بود. معضلات عدیده این حوزه خودبه‌خود حل نخواهد شد که سهل است، بی‌اعتنایی به آسیب‌ها جاماندگی ما از نقد ادبی در جهان را بیشتر می‌کند، از وزن پژوهش‌های ما در قیاس با تحقیقات ادبی معتبر جهان بیش از این می‌کاهد و چشم ما را بیش از پیش به دست دیگران می‌دوزد.

گسست مطالعات ادبی آکادمیائی ما از جامعه ادبی کشور شاید بزرگ‌ترین چالش‌های یادشده باشد. در تاریخ مؤسسات مدرن آموزش عالی ایران ادیبان دانشگاهی هرگز تا این اندازه از مخاطبان خاص و عام خارج از حوزه دانشگاه منفک نشده و مانند امروز در دایره تنگ آکادمیائی «محبوس» نبوده‌اند. در بدو تأسیس دانشگاه تهران، از آنجا که هنوز مدرّس صاحب مدرک دکتری وجود نداشت، استادان دانشکده ادبیات به اعتبار کارنامه ادبی و پژوهشی برون دانشگاهی خود استخدام شدند، هرچند شماری از آنان رساله‌ای هم برای دریافت عنوان دکتری نوشتند. دانشمندانی چون ملک‌الشعراء بهار، احمد بهمنیار، بدیع‌الزمان فروزانفر، سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، غلام‌رضا رشید یاسمی، محمدکاظم عصّار و فاضل‌تونی که در آن دوران بر کرسی استادی دانشگاه تکیه زدند از پیش در جامعه ادبی کشور خوانندگان و شاگردان پرشمار داشتند و بدین‌قرار ضامن ارتباط نزدیک پژوهش‌های ادبی دانشگاهی با علاقه‌مندان و فعالان حوزه نقد و تحقیقات ادبی در خارج از محیط آکادمیائی بودند. این ارتباط را نسل‌های بعدی ادیبان

دانشگاهی ما نیز حفظ و در مقاطعی حتی پویاتر کردند. آراء پرویز ناتل خانلری، مجتبی مینوی، عبدالحسین زرین کوب، عباس زریاب خویی، محمدرضا شفیعی کدکنی و دیگر بزرگان تاریخ مطالعات ادبی دانشگاهی ما هم در دانشگاه معتبر بود و هم در خارج از دانشگاه خریداران بسیار داشت. لیکن امروزه شمار دانشگاهیانی که خارج از دایره آکادمیائی واجد اعتبار و مخاطب باشند اندک است و از آن اندک تر شمار استادانی است که پرسش های بنیادی را پاسخ دهند و بر مباحث ادبی اثر گذارند. با این وصف، دیگر ناگفته پیداست دانشگاهیانی که خود قادر باشند پرسشی بنیادی مطرح کنند و گفتمانی ادبی را سامان دهند حکم کیمیا دارند.

به نظر می رسد که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در ایجاد این خلأ بزرگترین سهم را داشته است. مسئولان و مدیران خرد و کلان این نهاد، طی سال ها و دهه های اخیر، نقش مدرّسان دانشگاه را رفته رفته عوض کرده اند. به تعبیر امروزی ها استادان دانشگاه تحت فشار مداوم آن وزارت «تغییر کاربری داده اند». آنان منابع انسانی ارزشمند ما در زمینه آموزش بودند که در پی پاسخ پرسش های خود و دانشجویانشان به طور طبیعی به پژوهش نیز رو می آوردند و با سایر پرسشگران جامعه مرتبط می گشتند. همان منابع انسانی ارزشمند اینک به ماشین تولید مقاله مبدّل گشته اند، آن هم مقاله هایی با چارچوب و ساختار معین که به ابتکار راه نمی دهد و خلّاقیت را پیش از آنکه بروز کند خفه می سازد. مقاله هایی که پرسشی واقعی محرّک تألیف آنها نیست بلکه مراد از آنها اغلب کسب امتیاز و کاستن از ضرب شلاق دانشگاه بر پیکر نویسنده محتاج کار و درآمد است. روشن است که مقصود سیاستگذاران از اصرار بر انتشار این مقاله ها نیز فقط بالا بردن آمار و ارقام «تولید علم» در فهرست های ملی و صدالبته بین المللی است. گویی ماهیت این فهرست ها را دریافته ایم. گویی سطح علمی جوامع و میزان تولید دانش در آنها را با شمار این مقاله ها یکی پنداشته ایم. به صرافت نیستیم که عدد مقاله های علمی فقط یکی از شاخص های اوضاع و احوال علمی جوامع است و تنها اطلاعاتی محدود و مشروط از آن به دست می دهد. مهم تر اینکه همان اطلاعات محدود و مشروط نیز تنها زمانی در خور اعتماد و اعتنا خواهند بود که نوشته های علمی به طور طبیعی، یعنی به نیروی

محرکه علمی، تولید و منتشر شوند، نه با فشار و تهدید دیوان سالاران. فرض بر آن است که میزان فعالیت‌های علمی کشورها تا حدودی در حجم مقاله‌های پژوهشی آنها بازتاب می‌یابد. از این رو، آمارهایی از این مقاله‌ها به عنوان شاخصی از موقعیت علمی جوامع تهیه می‌شود. لیکن هرگاه پژوهش‌های واقعی را وانهیم و از راه میانبر به فهرست‌های رنگ و وارنگ مقاله‌ها هجوم بیاوریم، به عبارت دیگر، اگر بکوشیم تنها با انتشار مقاله آمار بسازیم، آمار و ارقام به دست آمده نشانه وضعیت علمی واقعی کشور نخواهد بود.

استادانی که دغدغه اصلی آنان، ناگزیر، تولید چنین مقاله‌هایی است نه مجال شرکت در بحث‌های فراگیر ادبی در کشور را دارند و نه اصولاً از آن بحث‌ها باخبر می‌شوند. عمده مطالب آنها در مجلات علمی-پژوهشی داخل کشور منتشر می‌شود که خارج از دانشگاه‌ها توزیع نمی‌شوند و شمار خوانندگانشان در دانشگاه‌ها نیز عموماً انگشت‌شمار است. سهم خیلی از مقاله‌ها نیز که در مجلات علمی-پژوهشی خارجی منتشر می‌شود در داخل کشور مطلقاً خوانده نمی‌شود و قطعاً در خارج از کشور هم خوانندگان چندانی ندارد. القصه ادیبان دانشگاهی ما مخاطب ندارند، چه رسد به آنکه مانند اسلاف خود در سطح ملی بر آراء صاحب‌نظران اثر بگذارند و گفتمان‌های ادبی را شکل دهند.

دانشگاهیان که از طریق آثار مکتوب خود راه به بطن جامعه ادبی نمی‌برند از طرق دیگر، فی‌المثل نشست‌ها و همایش‌های علمی، نیز با منتقدان و پژوهشگران آزاد مرتبط نمی‌گردند. به ندرت دیده می‌شود که دانشکده‌های ادبیات، به قصد حل مشکلات علمی، همایش برگزار کنند. آنچه درباره مقاله‌ها گفتیم در حق چنین مجامعی نیز صادق است. مراد از برگزاری آنها نیز عموماً کسب امتیاز در نظام استخدام و ارتقای دانشگاهی است. غالب دست‌اندرکاران، اعم از برپاکنندگان و سخنرانان و کسانی که در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها مطلبی به چاپ می‌رسانند، به ناچار، در پی برآوردن توقعات مسئولان و دیوانیان دانشگاه و وزارت خانه‌اند. بدین‌قرار همایش‌ها صرفاً فرصتی برای کسب امتیاز در همان مقوله و در فرم‌های چند ده‌صفحه‌ای ارتقا و تبدیل وضعیت استخدامی‌اند. از این رو، صاحب‌نظران غیر دانشگاهی به نشست‌های آکادمیایی دعوت

نمی‌شوند و، در باب پرسش‌های واقعی خوانندگان ادبیات و جویندگان ادبی، تبادل آرائی با آنان صورت نمی‌گیرد.

محرومیت جامعه ادبی از آراء و موضع‌گیری‌های صاحب‌نظران دانشگاهی پاسخگویی به پرسش‌های اساسی و حل اختلاف‌نظرها را دشوار می‌سازد. شاهد این امر جدال بی‌پایان در مسئله عرضه اطلاعات مربوط به زندگی خصوصی مشاهیر فرهنگی است. انتشار زندگینامه‌های شاعران و نویسندگان یا اسناد خصوصی آنان از قبیل نامه‌ها و یادداشت‌هایشان هر بار محل نزاع دوستداران ادبیات و گاه حتی مکابره منتقدان ادبی واقع می‌شود و آنان را به دو دسته متخاصم تقسیم می‌کند. مخالفان تفحص در خفایای زندگی خصوصی مشاهیر را تجاوز به حریم شخصی انسان‌ها قلمداد می‌کنند. موافقان نیز دلایلی در دفاع از موضع خود می‌آورند، از جمله اینکه در زندگی چهره‌های شاخص فرهنگی جنبه عمومی بر وجه خصوصی غلبه دارد و، از این رو، اسناد و اطلاعات شخصی آنان نیز بخشی از میراث فرهنگی جامعه به شمار می‌آید. لیکن هیاهوی احساسات در این مجادله هماره چندان بلند است که باعث می‌شود صدای منطق کمتر به گوش برسد. اگر دانشگاهیان فعالانه‌تر در این بحث شرکت می‌جستند، قطعاً صبغه استدلالی بر وجه احساسی و عاطفی آن غالب می‌آمد و نتایجی حاصل می‌شد تا هرازگاه به مناسبتی جنگ بی‌پایان میان دو جناح مغلوبه نگردد.

همین غیبت مطالعات و نقد آکادمیائی در محیط ادبی کشور سبب می‌گردد فضای نقد و نظر به تصرف نویسندگان یادداشت‌های اینترنتی درآید. امروزه تولید انبوه «نقدهای» چندسطری به دور از رویکرد استدلالی و فاقد مبانی نظری در فضای مجازی، برای بحث‌های جدی و گفتمان‌های سازنده جایی باقی نگذاشته است. یکی از وجوه اهمیت مطالعات ادبی آکادمیائی نقشی است که در تعیین استانداردهای کیفی پژوهش‌ها و مباحث ایفا می‌کنند. به تعبیر دیگر حضور دانشگاهیان شایسته در جامعه ادبی تأثیری به سزا در ارتقای سطح مبادلات فکری دارد یا دست کم مانع سقوط آن به زیر حد نصاب کیفیت می‌شود. پس عجیب نیست که، در غیاب آنان، «ادبای» شبکه‌های مجازی عَلم‌گردان عرصه نقد و پژوهش شوند، مرید بپرورند و شمار «لایک‌های» آن مریدان پای یادداشت‌ها

ملاک تمیز سره از ناسره گردد. البته این اوضاع علل و اسباب دیگری هم دارد، از جمله اینکه در حال حاضر کمتر مجله ادبی وزینی در کشور منتشر می شود. مدت هاست که جای نشریه ای تخصصی و برخوردار از کیفیتی مقبول در نقد و بررسی ادبیات معاصر خالی است. سایر شاخه های علوم ادبی نیز، هرچند برخی از آنها به نظر موقعیت مناسب تری دارند، فرسنگ ها از حضور مطلوب در فضای مطبوعاتی کشور به دورند.

طی سالیان اخیر، ادبای دانشگاهی پیاپی با نقدهایی غالباً سطحی و غیر منصفانه به قلم نویسندگان خارج از حوزه دانشگاه مواجه شده اند. سطحی از آن جهت که صاحبان آن نقدها نظام دانشگاهی ایران را درست نمی شناسند، از آسیب های آن تنها در حد کلیات خبر دارند و همه سخنان بسیاری از آنان را در این جمله می توان خلاصه کرد که استادان دانشگاه کم سوادند. غیر منصفانه از این رو که منتقدان ظاهراً بر پایه مقایسه دانشگاهیان با همکاران ایشان در کشورهای دیگر چنین حکم می کنند، در حالی که خود را با پژوهشگران، نویسندگان و منتقدان ادبی بیرون از دانشگاه همان کشورها نمی سنجند. بی هیچ تردیدی باید به نقد، به قلم هرکس که باشد و به زبان هرکه درآید، روی خوش نشان داد. در میان همان نقدهای برون دانشگاهی که یاد شد، اگر حتی اندک مطلب مفید روشنگری بتوان یافت، که می توان، مغتنم است و می ارزد رنج خواندن آن همه پرخاش تحمل شود. مع الوصف امروز مفیدترین نقد که امید می رود گره گشا باشد نقد دانشگاهیان بر دانشگاه و دانشگاهی است. منتقدان و تحلیلگرانی که نظام آکادمیائی ما را از درون می شناسند و معضلات آن را هر روز با پوست و گوشت خود حس می کنند باید دست به قلم ببرند و عیوب و آفت ها را نمایان سازند. آری، نقد دانشگاهی امروز آماجی بهتر از خود دانشگاه و اعضایش نخواهد یافت. انتقاد از خود نافذترین و کارگرتترین انتقادهاست و نهاد دانشگاه بدون آن نمی تواند بر انبوه مشکلاتش فایق آید، جایگاه شایسته خود را در جامعه ادبی کشور باز یابد و ایفای وظیفه علمی و اجتماعی خود را از سر گیرد.

سعید رضوانی*